

## پادکست ایران: از شنبه صبح

### قسمت بیست و دوم: مدرنیته پردردسر ایران

صادق هدایت او را فردی تحصیل کرده و جالب می دانست، که کتاب های جذاب بسیاری خوانده، اما ضعیف، بداخلاق و بی ادب است. عباس امانت او را فردی قوی، تنها و گمشده در افکارش میدانند. عباس امانت و رامین جهانبگلو گرایش خود به فلسفه را مدیون او می دانند. احسان شریعتی می گوید او متفکر اصیلی بود، اما توهم آن را داشت که ایدئولوگ انقلاب است. بسیاری معتقدند او معرفی کننده هایدگر در ایران بود، سخنرانی هایش مخاطبان را مسحور خود می کرد و آنها را به فکر و می داشت. در عین حال بددهن و پرخاشجو بود. دوست و آشنا از زخم زبان او در امان نبود و رفتارش با زنان بسیار توهین آمیز بود...

سید احمد مهینی یزدی، مشهور به احمد فردید؛ یکی از چهره های برجسته عرصه اندیشه ایران که زندگی و افکار بسیار مرموز و مشوشی داشت. هیچ اثر مکتوبی از فردید به جا نموده، در حالیکه بسیاری از روشنفکرها و چهره های برجسته ایران، حداقل در دوره ای به شدت تحت تاثیرش بودن. از عبدالکریم سروش و داریوش آشوری گرفته، تا شایگان و جلال آل احمد.

ما در اپسودهای قبل بطور جسته گریخته راجع به فردید صحبت کردیم؛ اما در این قسمت می خواهیم راجع به کتابی در مورد او صحبت کنیم. کتاب «مدرنیته پردردسر ایران» اثر آقای دکتر علی میرسپاسی به طور مشخص روی ویژگی های فکری و زندگی احمد فردید تمرکز کرده. زیرعنوان این کتاب هم هست: بررسی میراث احمد فردید. در واقع اسم کامل کتاب هست:

### Iran's Troubled Modernity: Debating Ahmad Fardid's Legacy

آقای میرسپاسی کتابش رو با این مقدمه شروع می کنه که شناخت چهره هایی مثل احمد فردید لازمه فهم انقلاب ۵۷هـ. چون نظرات فردید یک ایدئولوژی پوپولیستی رو در ایران راه انداخت و مبدئی برای طراحی یک نوع سیاست سرکوب شد. میرسپاسی معتقدده خیلی از کسانی که بعد از انقلاب در کیهان و صدا و سیما فعالیت کردن، یا حتی کسانی که در جایگاه های بالای حکومتی متصدی امر بودن، به نوعی تحت تاثیر افکار فردید بودن. مدرنیته ایرانی، به نظر میرسپاسی، تحت تاثیر کسانی مثل احمد فردید، گرایش ضدروشنفکری و اسلامی/افراطی به خودش گرفت و بخاطر همین هم تبدیل شد به «مدرنیته پردردسر ایرانی». جامعه ایرانی مشتاق پذیرش مدرنیته بود اما کلیدواژه هایی مثل غرب زدگی و مدرنیته بومی، دست انداز ایجاد می کرد و سرعت حرکت رو پایین می آورد. ماجرای کتاب مدرنیته پردردسر از این قراره.

میرسپاسی تو این کتاب ضمن بررسی زندگی فردید، با سیزده نفر از شاگردان و اطرافیان فردید و همینطور با بعضی از چهره های فکری مطرح مصاحبه کرده و راجع به احمد فردید داده هایی رو جمع آوری کرده. ما هم

به همراه میرسپاسی امیدواریم از خلال این گفته‌ها چهره فردید رو بهتر بشناسیم. به بیست و دومین قسمت پادکست ایران از شنبه صبح خوش اومدید.

\*\*\*

احمد فردید متولد سال ۱۲۸۹ شمسی یا ۱۹۱۰ میلادی؛ بنابراین سه حکومت مختلف ایران رو درک کرده و جنگ‌های جهانی رو هم شاهد بوده. از زندگی شخصی فردید اطلاعات زیادی در دسترس نیست. تلاش میرسپاسی برای ارتباط با خانواده‌ش که الان در کالیفرنیا زندگی می‌کنن هم به نتیجه نرسیده و پسرش احمدرضا مایل به گفتگو و ارائه اطلاعات نبوده. به هر حال، حاصل تلاش‌های میرسپاسی در جمع‌آوری اطلاعات همین قدر بوده که:

سید احمد مهینی یزدی در شهر یزد به دنیا اومد و بعد از تحصیلات ابتدایی به تهران اومد؛ پای درس روحانیونی مثل شریعت سنگلجی و سید کاظم عصار درس خوند و بعد هم وارد مدرسه دارالفنون شد و دیپلم گرفت. چند سالی رو در مشهد مشغول تدریس در دبیرستان بود و بعد هم زیر نظر سید محمد محیط طباطبایی نشریه «نامه آموزش و پرورش» رو منتشر کردن؛ در این بین، چند تا ترجمه و مقاله کوتاه هم در گوشه و کنار منتشر کرد. مثلاً بعضی از سخنرانی‌های هانری گربن رو از فرانسوی به فارسی ترجمه کرد که در قالب یک کتاب منتشر شد. حوالی دهه ۳۰ شمسی، زمانی که ایران درگیر ملی کردن صنعت نفت بود و حکومت پهلوی درگیر کودتا علیه مصدق، آقای فردید برای تحصیل به اروپا رفته بود. ایشون با بورس دولتی به دانشگاه سوربن فرانسه رفت. طبق مدارک ایشون در مقطع دکتری ثبت نام کرده، ولی مدرکی دال بر اتمام تحصیل یا مدرکی معادل وجود نداره. در واقع هیچ وقت موفق به گرفتن مدرک دکتری نشد. اینکه بعداً چطور از آلمان سر درآورد هم اصلاً مشخص نیست. ولی گویا رفته بود که هایدگر رو ببینه. بهر ترتیب، اقامت فردید در اروپا حدود هشت سال طول کشید. در این مدت در فرانسه ازدواج کرد و صاحب یک دختر هم شد؛ از سرنوشت این ازدواج اطلاعی نداریم اما می‌دونیم که بعداً در ایران مجدداً ازدواج کرد و صاحب یک دختر و یک پسر شد (همونایی که در بحبوحه انقلاب رفتن آمریکا).

وقتی که به ایران برگشت، اینجوری به نظر می‌اومد که زبان فرانسوی و آلمانی رو بلده، و به فلسفه و خصوصاً فلسفه هایدگر تسلط کامل داره. بنابراین سید حسین نصر، که اون زمان رییس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود و در به در دنبال تدریس فلسفه قاره‌ای در دانشگاه بود، فرصت رو غنیمت شمرد و آقای فردید رو جذب کرد؛ البته آقای دکتر فردید بعد از این. اول نسبت به این جذب اعتراض شد؛ بخاطر اینکه فردید دکتری نداشت و قرار بود استاد دانشگاه بشه. بنابراین تدبیری اتخاذ شد که به آقای فردید دکتری افتخاری بدن! بعضی از نماینده‌های مجلس هم البته مخالفت کردن اما سُنْبه پرزورتر از این حرف‌ها بود. فردید در دانشگاه مشغول شد و بعضی از اساتید هم حامی‌ش بودن. توی کلاس هاش اغلب اساتید دیگه و گاهی

سیاسیون رو بدون رحم نقد می کرد. بعد از بازنشستگی، در واقع می تونست به تدریس ادامه بده، ولی خیلی زود بخاطر چیزی که «اخلاق زننده و رفتار نامأنوس» گزارش شده، از تدریس منع شد.

غیر از فعالیت‌های آکادمیک، فردید بعضی کارای حاشیه‌ای هم می کرد. مثلاً به همراه علی‌رضا میبیدی در برنامه‌های تلویزیونی که بعداً معروف شد حضور پیدا می کرد و علیه غرب موضعی شدید گرفت. یا اینکه به درخواست اطرافیان شاه دعوت شد تا سندی در حمایت از انقلاب شاه و مردم تدوین یشه؛ حضار بحث‌های زیادی کردن اما هیچ محصول مکتوبی ازش بیرون نیومد. شاه هم عصبانی شد و گروه رو منحل کرد. یکبار هم به دعوت وزیر آموزش وقت (محمد درخشش) برای تدوین سندی در اهمیت و استراتژی آموزش دعوت شد، که اون جلسات هم حاصل مکتوبی از سوی فردید نداشت. جلال آل احمد کتاب غرب زدگی رو بعد از همین جلسات نوشت و در ابتدای کتابش هم اذعان کرد که ایده اصلی غربزدگی رو فردید بهش داده.

به طور کلی فردید خیلی کم می نوشت. بعضیا می گن ذهن منظمی نداشت، یا حرفی برای نوشتن نداشت، بعضیا هم میگن زیادی کمال گرا بود و جرات نمی کرد یادداشت هاش رو منتشر کنه. مثلاً بارها به شاگردان و دوستانش درباره تهیه یک دایره المعارف فلسفی گفته بود، ولی دریغ از یک صفحه متن که در این باره منتشر بشه. واسه همین که فردید رو به فیلسوف شفاهی می‌شناسن. جز پاره‌هایی که پیش از سفرش به اروپا در روزنامه‌ها و مجلات منتشر شد و چند ترجمه و مقاله و مصاحبه، کتاب یا مقاله جامع و مانعی که بشه فهمید حرف حسابش چی بوده، در دسترس نیست.

در عوض میراث فردید از چهره‌های برجسته گرفته تا ایده‌های هایدگری و یا حتی ایده‌های افراطی در حکومت جمهوری اسلامی کم نیست. از شاگردان و دوستان و همراهان فردید می‌شه به داوری اردکانی، غلامعلی حداد عادل و سید عباس معارف اشاره کرد. سیدعباس معارف شاگرد محبوب فردید بود و کتابی در شرح فلسفه فردید نوشته و اشعارش رو هم به فردید تقدیم کرده. مهتاب مستعان هم که احتمالاً تنها شاگرد دختر محبوب فردیده، الان استاد بازنشسته دانشگاه الزهراست. اینا تازه شاگردان دست اولش هستن، کسانی که به نحوی تحت تاثیر افکارش بودن به قدری زیاده که همیشه گفت تا تَعُدَّ و لا تَحْصَى. البته خیلیا بعدها از فردید و فردیدیه اظهار ندامت کردن، ولی به هر حال واقعیت اینه که نسل بزرگی از متفکرین ایرانی تحت تاثیر فردید بودن.

بعد از انقلاب فردید، چرخش فکری و عملی عجیبی داشت. مثل محبوب خودش هایدگر که به سیاست آلمان نزدیک شد، فردید هم به سیاست انقلابی ایران نزدیک شد. گرچه متعلق به هیچ دسته و فرقه سیاسی نبود، اما برای مجلس خبرگان و مجلس نمایندگان نامزد شد و تلاش زیادی کرد، اما در هیچکدوم رأی نیاورد. با وجود این، همچنان در محافل سخنرانی می‌کرد. تو این سخنرانی‌ها از همون گرایش تندخوی خودش استفاده می کرد و غرب و محصولات مدرن غربی رو به شدت تحقیر می کرد. انقلاب مشروطه، آزادی غربی، دموکراسی و حقوق بشر از جمله نقاط حمله اش بود. در بین چهره‌های شاخص هم، بیش از همه بازرگان و

سروش رو نقد و جرح می کرد. به طور خلاصه همیشه گفت فردید پیش از انقلاب گرایش های عرفانی و شرقی داشت، و بعد از انقلاب گرایش های سنتی و خشونت طلب پیدا کرد.

خوب حالا بریم که در ادامه مصاحبه های آقای میرسپاسی با چهره های مختلف فکری و سیاسی ایران، درباره فردید رو بررسی کنیم. همونطور که گفتیم میرسپاسی با سیزده نفر گفتگو کرده ولی ما بدلیل محدودیت های پادکست بعضی از مهم ترین ها شو انتخاب کردیم و راجع بهش صحبت می کنیم.

\*\*\*

سید حسین نصر، رییس اسبق دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و استاد فعلی مطالعات اسلامی در دانشگاه جورج واشنگتن امریکا تعریف می کنه: زمانی در تهران، هانری کرین در انجمن ایران شناسی فرانسه بهش گفته که یکی از کتاب هاش در مورد تأثیر اندیشه زرتشتی بر حکمت اشراق و افکار سهروردی، توسط کسی به نام احمد فردید به فارسی ترجمه شده. نصر هم بلافاصله کتاب رو تهیه می کنه. این اولین آشنایی نصر با فردیده. بعدها زمانی که نصر به استخدام دانشگاه تهران درمی آد، به دکتر یحیی مهدوی، رییس دپارتمان فلسفه دانشکده ادبیات پیشنهاد می کنه که مطالعه فلسفه غرب در اون دپارتمان گسترش پیدا کنه. نصر می گه دپارتمان فلسفه در اون زمان به دکارت، مالبرانش و کانت بسنده می کرده و جای خالی فلسفه قرن بیستم و خصوصا فلسفه آلمان کاملا حس می شده. آقای دکتر مهدوی، در پاسخ به پیشنهاد دکتر نصر از احمد فردید بعنوان کسی که به هایدگر علاقمند نام می بره و نصر هم بلافاصله ایده دعوت از فردید برای تدریس رو روی میز می ذاره.

آقای فردید نهایتا سال ۱۳۳۸ شمسی بصورت پاره وقت در دانشگاه تهران استخدام می شه و آقای نصر برای اولین بار با ایشون ملاقات می کنه. فردید در حالی در دانشگاه مشغول تدریس شده بود که مدرک دکتری نداشت؛ نصر از قول فردید نقل می کنه «من در دو دانشگاه سوربن فرانسه و هایدلبرگ آلمان هر کدام به مدت چهار سال تحصیل کردم ولی مدرک دکتری دریافت نکردم، به این دلیل که من برای مطالعه و تحصیل به اروپا رفته بودم و نه برای کسب مدرک!» اما به لطف نفوذ دکتر نصر و ارتباطاتی که با طیف وسیعی از مقامات و اساتید داشت، فردید نه تنها به تدریس در دانشگاه مشغول شد بلکه طبق گزارش دیگه، از دانشگاه تهران مدرک معادل دکتری هم دریافت کرد. به هر ترتیب، فردید به استخدام دائم دانشگاه درآومد. نصر می خواست فردید رو به عضویت انجمن پادشاهی فلسفه هم دربیاره که با مخالفت اعضا عملی نشد.

نصر می گه هدفش از جذب فردید، برانگیختن دانشجویها به آموختن فلسفه و تفکر عمیق بوده؛ البته نصر معتقد به خدمت واقعی فردید توسعه نظری فلسفه نبود، بلکه تلاشی که برای ترجمه مفاهیم فلسفی و ابداع کلمات فارسی برای این مفاهیم کرده شایان ستایشه. سبک تدریس فردید در دانشگاه منحصر بفرد بوده؛ امتناعش از نوشتن و در عین حال پراکنده گویی های وسیع و خالی از روال منطقی. گربن در خصوص فردید گفته «مشکل فردید اینه که اصولا فاقد تفکر علمی سازگار و سازواره». نصر می گه فردید این جسارت رو

نداشت که خودش رو در معرض نقد قرار بده، بخاطر همین بود که هیچوقت اثر مکتوبی منتشر نکرد. تندخویی، عدم اعتماد به نفس در شنیدن نقدها، دشواری در تمرکز هنگام گفتگو، و وسواس در جمله‌بندی و گزینش کلمات، خصوصیاتیه که نصر در طول مصاحبه‌ش با نویسنده کتاب در مورد فردید گفته.

\*\*\*

داریوش آشوری، نویسنده و مترجم صاحب‌نام علوم انسانی معتقد به کارنامه حرفه‌ای فردید خالی از هر اثر منتشرشده قابل توجه و مملو از ایده‌های بلندپروازانه‌ایه که هیچوقت عملی نشد. آشوری اصلاً دل خوشی از فردید نداره. مثلاً می‌گه یه وقتی قرار بود فردید یه مصاحبه‌ای از هایدگر رو که در نشریه فرانسوی اکسپرس چاپ شده بود به فارسی ترجمه کنه که آشوری تو مجله علوم انسانی چاپ کنه؛ اما بعد از ماه‌ها پیگیری و انتظار، فردید می‌گه در نسخه نهایی بیش از ۵۰ مورد پاورقی لازمه و آشوری هم کلاً ناامید می‌شه. یا در مورد دیگه‌ای پرویز خانلری در مرکز مطالعات فرهنگی امکانات خوبی به فردید می‌ده که یک لغت‌نامه فلسفی بنویسه؛ لغت‌نامه‌ای که اتفاقاً خود فردید ازش دم می‌زد و چیزی نبود که دیگران ازش بخوان. این پروژه هم بعد از دو سه ماه پیگیری بی‌نتیجه رها می‌شه.

این قبیل بازخوردها باعث شده که آشوری در اصل دانش فلسفی فردید و حتی مهارت زبانش در فرانسه و آلمانی تردید کنه! ایشون می‌گه بخش‌هایی از کتاب حکمت شادان نیچه رو که فردید از آلمانی به فارسی ترجمه کرده با اصل آلمانی تطبیق داده و متوجه شده که ترجمه فردید اصلاً ترجمه خوب و دقیقی نیست. آشوری می‌گه «همین اخیراً به مناسبتی مقاله‌ای در این مورد نوشتم و آنجا ذکر کردم که آن ترجمه به شدت ناقص و پر از اشباهات سطحی دستور زبانی بوده است. این درحالیست که در زمان حیات فردید بسیاری او را یک متخصص سطح بالای زبان آلمانی می‌دانستند. طنز ماجرا اینجاست که فرانسوی‌زبانان می‌گفتند فردید فرانسوی نمیداند ولی شاید آلمانی بداند، آلمانی‌زبانان می‌گفتند او آلمانی نمی‌داند ولی شاید فرانسوی بداند. من ترجمه فرانسوی او را که می‌خواندم آنقدر گنگ بود که نمیدانستم این ناشی از دانش کم او از فرانسوی است یا از زبان الکن او در فارسی».

آشوری یه شرحی از فرآیند تغییر و تحول فردید هم ارائه میده. اون فک می‌کنه دیدار فردید با کربن بعنوان کسی که به سهروردی علاقمند بود، فردید رو دچار تغییر و تحول کرد و به سمت معنویت شرقی جذب کرد. البته فردید بعدها با کربن هم زاویه پیدا کرد و نه تنها روابطشون شکرآب شد، بلکه از سهروردی هم متنفر شد!!! آشوری می‌گه در همین مسیر بود که فردید آروم آروم به سمت نقد غرب‌گرایی حرکت کرد و نهایتاً مفهوم «غرب‌زدگی» رو پایه گذاشت. آشوری وضعیت اون دوره تاریخ رو شرح می‌ده و می‌گه خاطره ناخوشایندی که از دخالت غربی‌ها در ذهن ایرانی‌ها مونده بود، تنور غرب‌ستیزی و گفتمان ضدامپریالیسم رو داغ‌تر می‌کرد، و اینها به معنی اقبال بیشتر و بیشتر به حرف‌های تند و تیز فردید بود. هرچقدر که زمان می‌گذشت و احساسات ضدغرب در ایران افزایش پیدا می‌کرد، جوون‌های ایرانی یا به گفتمان ضدغربی

مارکسیسم-لنینیسم جذب می‌شدن یا به گفتمان غرب‌زدگی فردید. دانشجویهای مسلمون هم که بخاطر انقلاب خیلی بیشتر از قبل تو دانشگاه‌ها حاضر بودن، از فردید که مخلوطی از فلسفه غرب و شرق رو با بیان صوفیانه و مبهم ارائه می‌کرد استقبال می‌کردن. فردید بعد از انقلاب برای نزدیک شدن به هسته قدرت اشتیاق بسیار زیادی نشون می‌داد. آشوری می‌گه فردید آدم فرصت‌طلبی بود که از زبونش برای خدمت به قدرت استفاده می‌کرد.

\*\*\*

رامین جهانبگلو کسیه که در دهه ۴۰ شمسی وقتی هفت هشت ساله بوده منزل پدرش در تهران محل رفت‌وآمد چهره‌هایی مثل جلال آل احمد، داریوش شایگان، حمید عنایت، داریوش آشوری و دیگران بوده؛ نکته قابل توجه اینه که این افراد برای شرکت در جلساتی که بصورت هفتگی برگزار می‌شد و به جلسات فردیدیه معروف بود به منزل جهانبگلو می‌رفتن. چهره اصلی این جلسات همون طور که از اسمش برمیاد احمد فردید بود. البته این جلسات حالت درس‌آموزی و تدریس نداشته و بیشتر حلقه گفتگو و بحث بین افراد بوده. رامین جهانبگلو علاقه‌ای که به فلسفه داره رو مدیون جلسات فردیدیه می‌دونه. ایشون می‌گه به اصرار پدرش در این جلسات شرکت می‌کرده و زیاد متوجه حرف بزرگترا نمی‌شده.

جهانبگلو می‌گه بعد از انقلاب به ایران برگشته و با مادرش به جلسات سخنرانی فردید می‌رفته. اونطوری که تعریف می‌کنه، فردید اگرچه برای زنان در فلسفه هیچ اهمیتی قائل نبود و کلاً به زن‌ها توجهی نداشت، اما مادر جهانبگلو رو دوست داشت و زیاد باهاش بحث می‌کرد. رامین معتقد فردیدیه که در جلسات فردیدیه شناخته و فردید سخنران که بعد از انقلاب دیده بسیار متفاوت بودن. فردید دوم بسیار سیاسی و خشونت طلب شده بود و انقلاب ۵۷ رو عمیقاً پذیرفته بود. فردید دیگه فیلسوف حافظ خون‌هایگری که رامین میشناخت نبود، بلکه تشنه سیاست و قدرت بود. جهانبگلو نظر هانا آرنه درباره‌ی هایدگر رو نقل می‌کنه و فردید رو هم مشمول همین ایده می‌دونه «فیلسوفانی که از سیاست و فلسفه سیاسی دور هستند، طعمه سیاست می‌شوند».

فردید اواخر عمرش سعی کرد از سیاست کمی فاصله بگیره ولی دیگه نتونست خودش رو بازیابی کنه. به نظر جهانبگلو فردید فیلسوف مهمی در تاریخ معاصر ایران و در زمان خودش بود. میراث فردید حداقل از حیث فلسفی، معرفی هایدگر به ایرانیان بود. بنابراین به نظر اون، نباید فردید را به وقوع بسیاری از افراطی‌گری‌های پس از انقلاب نسبت داد. اون می‌گه میراث فردید مربوط به دهه ۴۰ و ۵۰ شمسیه؛ یعنی فردید اول که فردید هایدگری بود. فردید دوم به تحریک و تشویق انقلابیون به سوی خشونت کلامی قدم برداشت. جهانبگو می‌گه نزدیک شدن فردید به عناصر خشن و افراطی، بیشتر از سر ترسش نسبت به حکومت بود. همون ترسی که جمال‌زاده رو تو اواخر عمرش گرفتار کرده بود. اونا می‌ترسیدن بخاطر رابطه‌ای که با رژیم شاه داشتن توسط اسلام‌گراها تعقیب و کشته بشن. بنابراین فردید دوم فردید واقعی نیست. اون هیچ ایدئولوژی سیاسی‌ای نداشت و اصلاً نباید طرفدار اسلام‌گراها یا جمهوری اسلامی تعریفش کرد.

\*\*\*

سید عطاءالله مهاجرانی، هفتمین وزیر ارشاد جمهوری اسلامی و نمایندهٔ اولین مجلس شورای اسلامی بعد از انقلاب هم جزو منتقدین فردیده. مهاجرانی معتقد افکار ضد غربی فردید در دوره‌ای از تاریخ ایران که نگاه منفی به غرب شایع شده بود بهانه‌ای شد برای محبوبیت بیش از حد ایشان. مهاجرانی هم خودش از طریق سخنرانی‌ها و مطالب فردید جذبش میشه و بالاخره بعد از انقلاب ۵۷ فردید رو در منزلش ملاقات میکنه. این اولین و آخرین دیدار فردید و مهاجرانی بوده. مهاجرانی می‌گه تو اون دیدار متوجه شدم که فردید نسبت به انتشار مطالبش یا ناتوانه یا علاقه‌ای نداره. اون در حالی که نمی‌خواست یا نمی‌تونست ارتباط مؤثری با جامعه برقرار کنه، خیلی مشتاق بود که با هستهٔ قدرت در ایران ارتباط بگیره تا به قول خودش تغییرات مدنظرش رو اعمال کنه.

مهاجرانی می‌گه فردید تصور می‌کرد سطح بحث‌هاش فراتر از افراد عادی و حتی فراتر از بسیاری از افراد تحصیل‌کردهٔ جامعه ست. زبان گنگ و رازآلود و پرابهامی داشت و با وجود اینکه مدعی دانش و تخصص در فلسفه اسلامی و عرفان بود اما درک عمیقی از مفاهیم اساسی اسلامی مثل «فطرت» نداشت. آقای مهاجرانی می‌گه فردید بدلیل گفتمان غرب‌ستیزی‌ش مشهور شد و شیوه‌ای که غرب رو معرفی می‌کرد به مذاق اون کسانی که غرب رو در مسیر تباهی می‌دونستن خوش می‌اومد. البته مهاجرانی اذعان داره که شکل گرفتن احساسات ضدغرب در ایران قبل از انقلاب صرفاً تحت تاثیر اشخاصی مثل فردید نبود؛ بلکه این احساسات حاصل تعاملات ایران و غرب در یک بازهٔ طولانی‌مدته. مثلاً کودتای سال ۳۲ و تصرف نفت توسط بریتانیا باعث شد زمینه برای افکار روا و ناروای ضدغربی فراهم بشه.

\*\*\*

دکتر احسان شریعتی، فرزند ارشد دکتر علی شریعتی جزو کسانی که نظرات ملایم تری نسبت به فردید داره. شریعتی دربارهٔ چگونگی ارتباط فردید و هایدگر نظر میده. اون معتقد هانری کربن کسی بود که رسالهٔ «متافیزیک چیست» هایدگر رو برای اولین بار به فرانسه ترجمه کرد و بعد در تهران سخنرانی مهمی دربارهٔ ارتباط سهروردی و هایدگر ایراد کرد. اتفاقاً فردید هم تو اون جلسه حاضر بود. برای همین شریعتی معتقد که واسطهٔ آشنایی فردید با هایدگر، هانری کربن بوده. البته باید گفت که فردید پیش از اون هم مقاله‌ای دربارهٔ هایدگر منتشر کرده بود و اونطور که مشهوره، در مدت اقامتش در آلمان هم احتمالاً به طور حضوری با هایدگر دیدار داشته، ولی خوب شریعتی معتقد آشنایی جدیدش با هایدگر از طریق کربن بوده.

شریعتی می‌گه فردید هیچوقت هایدگر تدریس نکرد و خودش رو هم شارح یا مترجم هایدگر نمی‌دونست؛ بلکه خودش رو فیلسوفی می‌دونست که از هایدگر تأثیر گرفته؛ بخاطر همین هم در مطالبش جسته و گریخته به هایدگر اشاره می‌کرد. بنابراین در مورد اینکه فردید تا چه حد با هایدگر و فلسفهٔ هایدگر آشنا بوده نمی‌شه اظهار نظری کرد. اما به هر صورت اون چیزی که مهمه اینه که فردید اولین کسی بود که هایدگر و پدیدارشناسی رو در ایران معرفی کرد و خیلی از مفاهیم و کلیدواژه‌های این رشته رو به فارسی برگردوند.

در زمان حکومت محمدرضا پهلوی، از فریدد دعوت شد که در پروژه انقلاب شاه که در خصوص تک‌حزبی کردن ایران بود، برای نوشتن مانیفست اون همکاری کنه. شریعتی معتقد به حکومت پهلوی که می‌خواست مدرنیته رو بصورت دستوری و از بالا تحمیل کنه از روشنفکرایبی مثل سید حسین نصر و احمد فریدد استفاده می‌کرد. در این بین، فریدد هم گمان می‌کرد در حال خدمت و مشورت به شاهه؛ همونطور که هایدگر به هیتلر مشورت می‌داد! وگرنه فریدد گوشه‌گیرتر از این بود که بتونه در پهنه جامعه تأثیرگذار باشه. وقتی هم که انقلاب اسلامی شکل گرفت و حکومت تغییر کرد، فریدد دچار این توهم بود که ایدئولوگ انقلابه. فریدد فکر می‌کرد که حتی رهبران انقلاب این چرخش هایدگری رو متوجه نیستن و فقط خودشه که می‌فهمه چه اتفاق مهمی تو ایران رخ داده. بخاطر همین وقتی بعد از انقلاب چهره‌هایی مثل عبدالکریم سروش پیدا شدن که می‌خواستن انقلاب اسلامی رو تئوریزه کنن، فریدد آشفته می‌شد و باهاشون سرشاخ میشد. فریدد و سروش هر دو می‌خواستن ایدئولوگ اصلی نظام باشن. سروش به پوپر و فلسفه تحلیلی متوسل می‌شد، و فریدد به هایدگر و اسلام سنتی.

\*\*\*

بالاخره میرسیم به عبدالکریم سروش، دشمن شماره ۱ فریدد. سروش تو مصاحبه‌ش با دکتر میرسپاسی می‌گه که پیش از انقلاب و از طریق حداد عادل با فریدد آشنا شده؛ حداد و سروش دوستای نزدیکی بودن که مرادفات فلسفی داشتن. اما بعد از انقلاب بواسطه یکی از دوستانش به منزل فریدد رفته. سروش این ملاقاتش رو با ملاقاتش با آیت الله خمینی تو پاریس مقایسه می‌کنه. سروش تو اولین ملاقات با آیت الله خمینی مفتون جذبۀ ایشون شده، در حالیکه فریدد اصلاً تحت تاثیر قرارش نداده. البته دیدار سروش و فریدد خیلی کوتاه بوده و به سوالات عمومی و کوتاه گذشته، اما سروش می‌گه بعدها از دیگران شنیده که فریدد براساس همون یک دیدار کوتاه، نتیجه گرفته که سروش سوشال دمکراته و حامی بختیاره و عضو فراماسونری! بعدتر هم تو کتاب «دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان»، از هیچ طعن و کنایه‌ای به سروش و شریعتی و بازرگان دریغ نکرد.

فریدد به آیت الله خمینی هم گفته بود: این سروش انقلاب رو خراب می‌کند! علاوه بر این، فریدد همه‌جا پخش کرده بود که سروش، اون رو از رادیو و تلویزیون بیرون کرده؛ اما سروش می‌گه من تو اون زمان اصلاً هیچ نفوذی تو صدا و سیما نداشتم و هیچ سفارشی نکردم. سروش می‌گه خود فریدد سخنان بسیار بدی بود و همین باعث میشد که مخاطب عمومی نداشته باشه. سروش می‌گه حتی تو ممنوعیت فریدد از تدریس در دانشگاه تهران هم بی‌تأثیر بوده. به نظر سروش اینکه فریدد تونست ذهن بعضی ایرانیان مثل شایگان و آشوری و دیگران رو تسخیر کنه، نه بخاطر توانایی فلسفی و نظریش، بلکه بخاطر ضعف دانش اونا بوده؛ چنانکه بعد از اینکه اون افراد به بلوغ نظری رسیدن به فریدد پشت کردن.

بر خلاف اونچه که شاگردان و مریدان فریدد معتقدن، سروش می‌گه فریدد هیچ‌آشنایی‌ای با اسلام و منابع اولیه اسلامی نداشت؛ حتی تو سخنرانیاش هم هیچوقت مطلبی از قرآن نمی‌آورد؛ مگر همون اشاره‌های تک‌کلمه‌ای به برخی آیات مشهور. حتی آشنایی فریدد با مولانا و جامی و ابن عربی هم محدود و سطحی بود.



در مقابل افکار فردید تا حدودی گرفته برداری از کربن بود. کربن معتقد بود اسلام اصیل اولیه، به جور معنویت خاص داره که فارغ از هیچ عمل و نشونه ای از زندگی و آثار مسلمونای صدر اسلام می‌باره؛ این معنویت در مقابل زندگی مادی و بی معنویت غرب قرار می‌گیره. فردید هم تو این اعتقاد پیرو کربن بود و هر دو معتقد بودن جهان غربی‌شده امروز خالی از معنویه. اما به نظر سروش هر دو در اشتباه بودن؛ چراکه نه غرب رو می‌شه بطور یکپارچه در نظر گرفت و به فتوای ثابت در موردش صادر کرد، و نه هر اقدامی که در بازار اسلامی و توسط مسلمونا رخ می‌ده بوی معنویت می‌ده. خلاصه‌که سروشم معتقد به فردید چیزی تو چنته نداشت.

\*\*\*

چیزی که شنیدید خلاصه‌ای از کتاب «مدرنیت‌ه پردردسر ایران» نوشته دکتر علی میرسپاسی بود. این کتاب سال ۲۰۱۹ توسط انتشارات کمبریج منتشر شده و شامل سه فصل اصلیه؛ فصل اول در باب شخصیت فردید و میراث اون بحث می‌کنه؛ فصل دوم زندگینامه مختصری از فردید به دست می‌ده، و فصل سوم هم که بخش عمده و اصلی کتابه شامل ۱۳ مصاحبه با چهره‌های مطرح در عرصه تفکر ایرانه. این مصاحبه‌ها تقریباً بین سالای ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ انجام شده و تو بیشترشون میرسپاسی موضع منفیش نسبت به فردید رو توی نوع سوال پرسیدنش نشون میده.

البته اغلب مصاحبه شونده‌ها اشتراک نظر دارن که فردید چهره‌ای بد اخلاق و منفور بود، ولی کسی نمی‌تونه انکار کنه بخش بزرگی از روشنفکرای ایرانی توی یه دوره ای تحت تاثیر افکار هایدگری اون بودن. کتاب میرسپاسی گره‌های زیادی از چهره مرموز فردید باز می‌کنه، ولی بعضی از این گره‌ها به قدری عمیق و جدی هستن که اساساً قابل باز شدن نیستن. مثلاً مشخص نیست فردید تو هشت سال اقامتش تو اروپا دقیقاً چی کار کرده و چه مطالعاتی داشته. دقیقاً مشخص نیست موضع فلسفی و ادعای فردید چی بوده، یا چی می‌خواست. ولی بعضی چیزها پای ثابت افکارش بودن، مثل اشاره به هایدگر، استفاده از اصطلاحات سخت فهمی مثل حوالت تاریخی، ذات خود بنیاد و چیزای از این دست. یا مثلاً همه به خاطر دارن که فردید علاقه زیادی به واژه یابی و ریشه شناسی داشت. بعضی وقتا با ربط و بی ربط واژه‌های عربی و یونانی و سریانی رو به هم ربط می‌داد و نتیجه‌های عجیبی می‌گرفت. این نتیجه‌ها بعضی وقتا دقیق و درست بود، ولی تو بیشتر موارد سخت یاب و عجیب بود. همه این مطالب روی هم رفته حدود ۳۵۰ صفحه کتاب میرسپاسی رو تشکیل میدن.

چیزی که شنیدید، قسمت بیست و دوم از پادکست ایران از شنبه صبح بود. اگر این قسمت رو پسندیدید شنیدنش رو به دیگران هم پیشنهاد بدید. پادکست ایران از شنبه صبح، در هر قسمت، یکی از کتاب‌هایی رو که به ایران و تاریخ معاصر ایران مربوطه بررسی می‌کنه. ما رو در شبکه‌های اجتماعی دنبال کنین؛ نشونی ما اینه: ایران ستردی مورنینگ. در قسمت بعد، راجع به کتاب ... نوشته ..... صحبت می‌کنیم. تا شنبه صبح بعدی خدانگهدار.